

الوهابيون أيضاً يفرّطون بحدود التوحيد وهابيون نیز در حدود توحيد راه تفریط پيمودند

الوهابيون يشاركون النصارى فهم أيضاً ممن يفرّطون بحدود التوحيد في جانب آخر من اعتقاداتهم التي أقل ما يقال فيها إنهم يحدون الله ويجزئونه، وبالتالي يجعلونه كخلقه تعالى الله علواً كبيراً، فإذا كان النصارى قد رفعوا إنساناً وهو عيسى (ع) حتى جعلوه هو الله سبحانه وتعالى علواً كبيراً، فالوهابية تابعوهم بنفس المنهج، ولكنهم جعلوا الله سبحانه وتعالى في مصاف الخلق، وموصوفاً بصفات الأجسام، ومحدوداً بحدود عوالم الخلق تعالى الله علواً كبيراً.

وهابيها با نصارى هم مسلک اند و در اعتقادات خود در حدود توحيد، از جانبى ديگر راه تفریط پيموده اند. کمترین چيزى که در مورد آنها مى شود گفت اين است که اينها خدا را محدود مى سازند و او را بخش بخش مى نمايند، و لذا خداوند را در زمره يکى از مخلوقاتش قرار مى دهند، تعالى الله علواً كبيراً. اگر نصارى، انسانى يعنى حضرت عيسى (ع) را بالا برده اند و او را خدای سبحان و متعال در نظر گرفته اند - تعالى الله علواً كبيراً - وهابيت نیز با همين شيوه از آنها پيروي کرده اند، ولى خداوند سبحان و متعال را هم ردیف خلائق قرار داده اند و با متصف نمودن او را به صفات اجسام، حق تعالى را به حدود عوالم خلقت، محدود ساخته اند؛ تعالى الله علواً كبيراً.

إذن، في الحقيقة إن النصارى قالوا عن إنسان إنه الله، والوهابية قالوا عن الله إنه إنسان عندما وصفوه بصفات الإنسان،

إنه المنهج الصنمي القديم الذي لا يكاد يفارق المجتمع الإنساني وللأسف 1.

در واقع نصاری یک انسان را خدا دانسته‌اند، وهابیون هم که خدا را به صفات انسان صفت دادند، خدا را انسان تلقی کرده‌اند. این همان شیوهی بت پرستی کهن است که متاسفانه جامعه‌ی انسانی از آن جدا نمی‌شود.²

1 فَإِذْ لَمْ يَتَمَكَّنُوا مِنْ صِنَاعَةِ أَصْنَامٍ مِنْ حِجَارَةٍ وَالْقَوْلِ إِنَّهَا صُورُ اللَّاهُوتِ الْمَطْلُوقِ صَنَعُوا صِنْمًا مِنَ الْبَشَرِ كَمَا فَعَلَ النَّصَارَى، وَإِنْ لَمْ يَتَمَكَّنُوا صَنَمُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى كَمَا فَعَلَ الْوَهَابِيُّونَ وَحَتَّى الْيَهُودَ، وَرَغِمَ بَعَثَ عِدَّةٌ كَثِيرَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ فِيهِمْ فَقَدْ تَمَكَّنَ فِي النَّهْيَةِ عِلْمَاءُ الضَّلَالِ مِنْ حَرْفِهِمْ عَنِ الْمَنْهَجِ الْإِلَهِيِّ، فَجَعَلُوهُمْ يَصْنَمُونَ عِلْمَاءَ الضَّلَالِ ابْتِدَاءً مِنْ خِلَالِ بَدْعَةِ عَقِيدَةِ التَّقْلِيدِ أَوْ بَدْعَةِ وِرَاثَةِ عِلْمَاءِ الضَّلَالِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، وَبِالنَّتِيْجَةِ التَّجَوُّوا إِلَى صِنْمِيَّةِ عِلْمَاءِ الدِّينِ وَاتَّبَاعِهِمْ اتِّبَاعًا أَعْمَى، حَتَّى وَضَعُوا لَهُمْ عِقَائِدَ فَاسِدَةً وَأَحْلَوْا لَهُمْ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَحَرَمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ.

والشيعة بسبب الأئمة ومحاربتهم التحريف لم يتمكن بعض العلماء غير العاملين من جرف الدين إلى صنمية صريحة، ولكنهم تمكنوا بعد الأئمة من الالتفاف، حتى أعادوا الصنمية بصورة أخرى من خلال صنمية علماء الضلال الذين أسسوا اليوم وللأسف صنماً يعبد من دون الله بواسطة بدعة عقيدة التقليد، ليجعلوا الناس تنقاد لهم كالبهائم دون تفكير أو بحث عن حقيقة ما يدعون ويفتون ويشرعون ويحرفون الكتاب ويضعون عقائد صنمية ما أنزل الله بها من سلطان. وقد نهى الأئمة عن تقليد غير المعصوم كما نهى الأنبياء والأوصياء من قبلهم، وبينوا أن تقليد غير المعصوم منهج صنمي سلكه علماء الضلال في الأمة اليهودية سابقاً بعد الأنبياء، ونهوا شيعتهم من اتباع من سيسلكون هذا المنهج اليهودي الصنمي المنحرف، قال الصادق (إياكم والتقليد فإنه من قلد في دينه هلك، إن الله تعالى يقول اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَوَهَبْنَاهُمْ أَزْوَاجًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَلَا وَ اللَّهِ مَا صَلُّوا لَهُمْ وَلَا صَامُوا وَلَكِنَّهُمْ أَحْلَوْا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا، فَقَلَّدُوهُمْ فِي ذَلِكَ فَعَبَدُوهُمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) تصحيح الاعتقاد - للشيخ المفيد ص: 73.

2 هنگامی که آنها نمی‌توانند بت‌هایی از سنگ درست کنند و بگویند که آنها صورت‌هایی از لاهوت مطلق هستند، بتی از جنس انسان می‌سازند همان گونه که نصاری ساختند و اگر نتوانند، خداوند سبحان و متعال را به صورت بت تبدیل می‌کنند آن گونه که وهابیون و یهود کردند و به رغم بعثت بسیاری از انبیا و اوصیای الهی در بینشان، در نهایت سخنان علمای گمراهی را در مقابل راه و روش الهی، تمکین دادند و با بدعت عقیده‌ی تقلید از علمای گمراهی و یا وارث قرار دادن آنها برای انبیا و اوصیای الهی(ع)، آنها را بت گردانیدند و در نتیجه به بت‌پرستی علمای دین و پیروان کور آنها پناه جستند تا آنجا که بین آنها عقاید فاسدی را بنیان نهادند و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال نمودند؛ پس آنها را به جای خداوند، پرستیدند.

شیعه به سبب وجود ائمه و جنگ آنها با تحریف‌ها، بعضی از علمای غیرعامل را از پوسته‌ی دین به بت بودن صریح، تمکین ندادند ولی بعد از ائمه(ع) با روی آوردن به آنها، ایشان را تمکین دادند تا آنجا که بار دیگر بت‌پرستی را با بت قرار دادن علمای گمراهی، تکرار کردند؛ علمای گمراهی که با کمال تاسف امروزه به واسطه‌ی بدعت تقلید، به عنوان بتی به جای خداوند پرستیده می‌شوند تا مردم را مانند چهارپایان پیرو خود کنند بدون این که بحث و بررسی انجام شود از آنچه ادعا می‌کنند و فتوا می‌دهند و تشریح می‌نمایند و کتاب خدا را تحریف می‌نمایند و عقاید بت‌پرستانه‌ای را بنیان می‌نهند که خداوند هیچ تاییدیه‌ای برای آنها نازل نفرموده است. ائمه(ع) از تقلید غیرمعصوم نهی فرموده‌اند همان گونه که انبیا و اوصیای(ع) قبل از آنها چنین کرده بودند و بیان کردند که تقلید از غیرمعصوم روشی بت‌پرستانه است که در گذشته علمای گمراهی امت یهود پس از انبیا(ع) پیمودند و ایشان(ع) شیعیان‌شان را از پیروی از هر کسی که این روش منحرف بت‌پرستانه‌ی یهودی را پیش می‌گیرد، نهی فرموده‌اند. امام صادق(ع) فرمود: «شما را از تقلید برحذر می‌دارم. قطعاً کسی که در دینش تقلید کند، هلاک می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «(احبار و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند)»؛ به خدا سوگند که آنها خود را چنین نخواندند و اگر می‌گفتند، اجابت نمی‌شدند ولی آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردند، پس در این، از آنها تقلید نمودند؛ بنابراین آنها را پرستیدند درحالی که خود، نمی‌دانستند.» (تصحیح الاعتقاد- شیخ مفید: ص ۷۳).

فالوهابية مجسمة، أو أقل ما يقال إن عقيدتهم باللاهوت يلزم منها التجسيم، فقد جعلوا لله يداً وأصابع وساقاً ويجلس على العرش و... الخ³.

وهابيون، «مجسّمه» هستند (به جسم بودن خداوند اعتقاد دارند) یا حداقل چیزی که درباره‌ی آنها می‌شود گفت این است که عقیده‌شان درباره‌ی لاهوت مستلزم «تجسیم» است؛ زیرا آنها برای خدا دست و انگشت و ساق تصور کرده‌اند و معتقدند خدا بر عرش می‌نشیند و.... الی آخر⁴.

وإمامهم ابن تيمية قال في كتاب (العقيدة الواسطية): (وَقَدْ دَخَلَ
أَيْضًا فِيمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْإِيمَانِ بِهِ وَبُكْتَبِهِ وَبِمَلَائِكَتِهِ وَبِرُسُلِهِ الْإِيمَانُ
بِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَيْنًا بِأَبْصَارِهِمْ كَمَا يَرَوْنَ الشَّمْسَ
صَحْوًا لَيْسَ بِهَا سَحَابٌ، وَكَمَا يَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةً الْبَدْرُ لَا يُضَامُونَ
فِي رُؤْيَيْهِ يَرَوْنَهُ سُبْحَانَهُ وَهُمْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَرَوْنَهُ بَعْدَ
دُخُولِ الْجَنَّةِ)⁵.

³ إقرأ في الملحق رقم (3) بعض الأمثلة وراجع فتاوى الألباني وفتاوى ابن باز وابن جبرين وابن عثيمين وغيرهم من علماء الوهابية، وانظر ماكتبه أئمة الوهابية فتجد تصريحهم بأن لله يداً اليمنى ويدا شمالاً وأصابع، تعالى الله علواً كبيراً عما يقولون، ولتجد التجسيم الصريح وأن الله في السماء ويصح السؤال عنه بأين وأنه فوق العرش، ولقد حدوه بحدود المخلوق تعالى سبحانه عما يقولون (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً) مريم: 89 - 90. راجع فتاوى الألباني وفتاوى ابن باز وابن جبرين وابن عثيمين وغيرهم من علماء الوهابية.

⁴ بعضی مثال‌های پیوست 3 را مطالعه نمایید و به فتاوی‌های البانی، ابن باز، ابن جبرین و ابن عثيمين و سایر علمای وهابیت مراجعه نمایید و ببینید که امامان وهابیت چه به نگارش درآورده‌اند؛ خواهید دید که به صراحت می‌گویند خداوند دست راست و دست چپ و انگشتان دارد، «تعالی الله علواً کبیراً» از آنچه می‌گویند. به صراحت، تجسیم را از دید آنها خواهید یافت که خداوند در آسمان است و پرسش از این که او کجا است و این که او بالای عرش است، صحیح است. آنها خداوند را با محدودیت‌های مخلوق، محدود می‌نمایند؛ خداوند والاتر از آنچه است که می‌گویند: «(هر آینه سخن زشتی آورده‌اید * نزدیک است که از این سخن آسمان‌ها بشکافند و زمین باز شود و کوه‌ها فرو افتند و در هم ریزند)» (مريم: ۸۹ و ۹۰).

به فتاوی‌های البانی، ابن باز، ابن جبرین، ابن عثيمين و سایر علمای وهابیت مراجعه نمایید.

⁵ ابن تيمية - كتاب العقيدة الواسطية - باب (وَجُوبُ الْإِيمَانِ بِرُؤْيَا الْمُؤْمِنِينَ لِزُبُهْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَوَاضِعِ الرُّؤْيَةِ).

ابن تیمیه، امام وهابی‌ها، در کتاب خود به نام «العقيدة الواسطية» می‌گوید: «همچنین از جمله چیزهایی که در حوزه‌ی ایمان به خدا و به کتاب‌ها و فرشتگان و به پیامبران الهی، که قبلاً ذکر کرده‌ایم وارد است، ایمان به این مطلب است که در روز قیامت، مؤمنین خدا را با چشمان خود می‌بینند، همان‌طور که خورشید را در آسمان صاف و بدون ابر می‌بینند، و همان‌طور که ماه شب چهارده را می‌نگرند، در دیدن او سبحان زحمتی برایشان پیش نمی‌آید. مؤمنین خدای سبحان را می‌بینند در حالی که در صحرای محشر هستند، و پس از داخل شدن به بهشت نیز او را می‌بینند»⁶.

لاحظ کلام ابن تیمیه (عیاناً بأبصارهم)، و انتبه إن النظر بالعين لا يمكن أن يكون إلا إلى جهة، لهذا بين وصرح بوضوح تام أحد كبار علمائهم وهو ابن جبرين بأن الله ينظر إليه في جهة⁷. این سخن ابن تیمیه که می‌گوید «با چشمان خود می‌بینند» را ملاحظه کنید و دقت داشته باشید که نگاه کردن با چشم، فقط هنگامی امکان دارد که به سمت و سویی باشد. لذا ابن جبرین یکی از علمای بزرگ آنها- به صراحت تمام اعلام می‌دارد که خداوند از سمت خاصی دیده می‌شود⁸.

⁶ ابن تیمیه کتاب «العقيدة الواسطية»- باب «واجب بودن ایمان با رؤیت پروردگارشان توسط مؤمنین در روز قیامت و مکان‌های رؤیت».

⁷ قال ابن جبرين في تعليقه على كتاب لمعة الاعتقاد لابن قدامة: (وأما الرؤية في الآخرة فأثبتها أهل السنة رؤية صريحة، أن المؤمنين في الجنة يرون الله - تعالى - ويزورونه، ويكلمهم ويكلمونه ... عرفنا بذلك مذهب أهل السنة، وهل نقول: إنهم يرونه في جهة؟ لا شك أنهم يرونه من فوقهم، وأنهم يرونه رؤية حقيقية، ورؤية مقابلة كما يشاءون، وأن الأدلة واضحة، ومن أصحابها حديث جرير لقوله: (كما ترون القمر ليلة البدر) أو: (كما ترون هذا القمر). و لتفصيل أكثر إقرأ في ملحق رقم (3).

⁸ ابن جبرين در تعليقاتش بر کتاب «لمعة اعتقاد» ابن قدامة می‌نویسد: «اما رؤیت در آخرت، اهل سنت رؤیت و دیدن صریح را ثابت کرده‌اند؛ مؤمنین در بهشت خدای متعال را می‌بینند و او را زیارت می‌کنند و با او سخن می‌گویند و او نیز با آنها سخن می‌گوید.... مذهب اهل سنت را این‌گونه می‌شناسم. آیا می‌گوییم: آیا او را از جهت و سویی می‌بینند؟ شکی نیست که آنها او را بالای سرشان می‌بینند و او را به واقع می‌بینند، دیدنی رو در رو؛ دلایل آن واضح است که از صحیح‌ترین آنها حدیث جریر است که می‌گوید: «او را می‌بینند مانند ماه شب چهارده» یا «همان‌گونه که این ماه را می‌بینید»....» برای تفصیل بیشتر به پیوست 3 مراجعه نمایید.

فهؤلاء بسبب تفسيرهم الخاطيء لبعض الكلمات المتشابهة في الكتب السماوية انحطوا إلى هذا الضلال العقائدي.

اينها به دليل تفسير غلطى كه از برخى عبارتهاى متشابه در كتب آسمانى دارند، به اين اعتقادات فاسد و گمراه تنزل يافته‌اند.

فابن تيمية وأشباهه لا يفهمون القرآن ولا كلام الأنبياء ومنهم الرسول محمد الذين يتكلمون بالرمز وبحسب الحقائق الملكوتية أحياناً كثيرة، كما يكلم الله عباده بالوحي السماوي في الرؤى⁹ والكشف والله سبحانه وتعالى ليس كمثل شيء وكلامه ليس ككلام البشر ليقاس على كلامهم ويفسر كما يفسر كلام البشر كما فعل هؤلاء الجهلة الذين يدعون العلم قال الإمام علي (ع): (... إياك أن تفسر القرآن برأيك حتى تفقهه عن العلماء¹⁰، فإنه رب تنزيل يشبه كلام البشر وهو كلام الله، وتأويله لا يشبه كلام البشر، كما ليس شيء من خلقه يشبهه، كذلك لا يشبه فعله تبارك وتعالى شيئاً من أفعال البشر، ولا يشبه شيء من كلامه كلام البشر، فكلام الله تبارك وتعالى صفته وكلام البشر أفعالهم، فلا تشبه كلام الله بكلام البشر فتهلك وتضل)¹¹.

ابن تيمية و نظاير او، از قرآن و سخنان انبيا(ع) كه حضرت محمد (ص) جزو آنان است سر در نمى آورند؛ بزرگوارانى كه با رمز سخن مى گویند و در بسيارى از

⁹ قال تعالى: (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ) يوسف: 43، وفسر يوسف البقرات بأنها سنين، وفسر الضعف والسمن بالجذب والخصب فهذه هي كلمات الله وأوليائه لها أهلها وهم يعلمون ما يراد منها. فكلام الله ليس ككلام المخلوقين، فالله سبحانه وتعالى في أخطر أمر وهو تعيين وصي يعقوب ع استعمل الرمز في كلامه مع يوسف ويعقوب ع، قال تعالى: (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) يوسف: 4، فهل بعد هذا يتجرأ ابن تيمية وغيره ويدعون أنهم قادرون على فهم كلمات الله سبحانه وما يراد منها!؟

¹⁰ العلماء هم محمد وآل محمد والأنبياء والأوصياء كما في روايات كثيرة.

¹¹ التوحيد - الشيخ الصدوق : ص264 ، البرهان : ج1 ص46.

موارد طبق حقایق ملکوتی تکلم می‌کنند، همان‌طور که خداوند از طریق وحی آسمانی در رؤیا و کشف با بندگانش سخن می‌گوید¹²؛ و خداوند سبحان و متعال شبیه به هیچ چیزی نیست و کلام او نیز همچون کلام بشر نیست تا با کلام آنها قیاس شود و مانند تفسیری که از کلام بشر می‌شود، مورد تفسیر قرار گیرد؛ شبیه همین کاری که این نادان‌ها که ادعای عالم بودن می‌کنند انجام داده‌اند. امام علی (ع) می‌فرماید: «...مبادا قرآن را به رأی خویش تفسیر کنی، تا آن که آن را از علما دریابی¹³، زیرا چه بسا آیاتی که در ظاهر به سخن بشر شباهت دارد ولی کلام خداوند است و معنای آن به کلام بشر شباهت ندارد؛ همچنان که هیچ یک از آفریده‌های او به او شبیه نیست، به همین ترتیب فعل خداوند هیچ شباهتی به افعال بشر ندارد و هیچ بخش از کلام خدا به کلام بشر شبیه نیست زیرا کلام خداوند تبارک و تعالی صفت او است و کلام بشر فعل (عمل) بشر است، پس هرگز کلام خدا را مانند کلام بشر بدان که در این صورت هلاک و گمراه می‌گردد»¹⁴..

فالوهابیون انحر فوا إلى التجسیم بسبب عدم وجود عاصم ؛
ولأنهم رجعوا إلى فهمهم وإلى علماء غیر عاملین فی فهم
الروایات والقرآن، و عارضوا أهل بیت النبوة آل محمد الذین

¹² خداوند متعال می‌فرماید: «(پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فریه را دیدم که آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز دیدم و هفت خوشه‌ی خشک. ای بزرگان، خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می‌دانید)» (یوسف: ۴۳)؛ یوسف (ع) گاوها را سال‌ها و ضعف و لاغری را خشکسالی تعبیر نمود؛ اینها کلمات خدا هستند و اولیای خداوند، اهل آنها می‌باشند و آنها می‌فهمند که منظور از اینها، چه هستند. کلام خدا مانند کلام مخلوق نیست؛ خداوند سبحان و متعال خطیرترین موضوع که تعیین وصایت و جانشینی یعقوب (ع) می‌باشد را با کلام رمزگونه به یوسف و یعقوب (علیهما السلام) بیان می‌کند و می‌فرماید: «(آنگاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم؛ دیدم که سجده‌ام می‌کنند)» (یوسف: ۴). آیا پس از این، ابن تیمیه و سایرین جرأت می‌کنند و ادعا می‌کنند که قادر به درک کلمات خداوند سبحان و معنی و مفهوم آنها می‌باشند؟!

¹³ همان‌طور که در روایت‌های بسیار گفته شده است، علما محمد و آل محمد و انبیا و اوصیا (ع) می‌باشند.

¹⁴ توحید- شیخ صدوق: ص ۲۶۴ ؛ البرهان: ج ۱ ص ۴۶.

أَمْرُوا بِاتِّبَاعِهِمْ وَالْأَخْذَ عَنْهُمْ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) 15، - والمودة حب وطاعة - فلم يأخذوا من آل محمد وأخذوا ممن خالفهم.

وهابی‌ها به دلیل عدم وجود نگاه‌دارنده (از گمراهی) به تجسیم منحرف شدند؛ چرا که آنها برای فهم روایات و قرآن، به درک خودشان و به علمای غیرعامل مراجعه نمودند و با اهل بیت پیامبر، آل محمد(ع) به ستیز و عنادورزی برخاستند؛ کسانی که به پیروی و اخذ از آنها امر شده بودند: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما جز دوست داشتن خویشاوندان نمی‌خواهم، و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم، زیرا خدا آمرزنده و شکرپذیر است»¹⁶. مَوَدَّتْ، دوست داشتن و فرمان‌برداری است. آنها از آل محمد(ع) کسب (علم) نکردند بلکه به سراغ کسانی که با این ایشان مخالفت ورزیدند رفتند و از آنها کسب (علم) نمودند.

وهكذا انحرفوا و حرفهم هؤلاء العلماء غير العاملين وأضلوهم وأوقعوهم في التجسيم، والقول إن لله ساقاً ووجهاً وأيدياً وينظر له بالعين وهو في جهة .. الخ اعتماداً على فهمهم لبعض الآيات في القرآن الكريم، كقوله تعالى: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ)¹⁷.

به این ترتیب منحرف شدند و این علمای غیرعامل آنها را به انحراف کشاندند و گمراه ساختند و به وادی تجسیم وارد نمودند؛ به این عقیده که خدا را ساق و صورت و دست است و با چشم می‌توان او را نظاره کرد و او در سمت و سوی قرار

15 الشوری : 23.

16 شوری : 23.

17 القلم : 42.

دارد و..... آنها این کار را با اعتماد بر درکی که از برخی آیات قرآن کریم داشتند، انجام دادند، از جمله: «روزی که آن واقعه‌ی عظیم پدیدار شود»¹⁸

وقوله تعالی: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) 19،
و هذه عقائد باطلة واضحة البطلان وإثبات بطلانها لا يحتاج إلى
عناء 20.

و «در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر
می‌کنند»²¹. این اعتقادات، نادرست و بطلان آنها نیز آشکار می‌باشد و اثبات باطل
بودنشان کار دشواری نیست²².

18 قلم: ۴۲.

19 القيامة: 22 - 23.

20 حيث أن النظر يكون إلى محدود وتعالى سبحانه عن الحد، وكذا اليد والساق والإتيان والذهاب المترتب عليه جميعها دالة على التركيب والنقص والاحتياج، والمحيط بها أكمل وأغنى فلا بد أن تكون اليد والساق لمخلوق، والمنظور له مخلوق، والذي يأتي في الغمام مخلوق، وهو محمد وأيضاً القائم كما تقدم، والوهابيون إذا كانوا يعتبرون كل كلمة رب المراد منها اللاهوت المطلق والرب المطلق سبحانه، إذن فأين هم عن القرآن وما ورد فيه بوضوح عن كلمة الرب وقد بينته سابقاً في موضوع (الألوهية): (نجد يوسف (ع) وهو نبي وفي القرآن الكريم يعبر عن فرعون نسبة إلى ساقى الخمر بأنه ربه (وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) يوسف: 42، وأيضاً يعبر يوسف عن عزيز مصر الذي تكفل معيشة يوسف والعناية به بأنه ربي (وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) يوسف: 23، والذي أحسن مثواه بحسب الظاهر وفي هذا العالم الجسماني هو عزيز مصر (وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَادًّا وَكَذَلِكَ مَكَّنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) يوسف: 21.

21 قيامت: ۲۲ و ۲۳.

22 مانند این که نگاه کردن، محدودیت به دنبال دارد و خداوند سبحان و متعال حدی ندارد و به همین صورت دست و ساق و آمد و شد، همگی بر ترکیب و نقص و احتیاج دلالت دارند و محیط به آنها، باید کاملتر و بی‌نیازتر باشد. پس چاره‌ای نیست جر این که دست و ساق مربوط به مخلوق باشد و منظور از آن نیز مخلوق باشد؛ کسی که در ابر می‌آید مخلوق است که او همان محمد (ص) و همچنین قائم است، همان‌طور که قبلاً بیان شد. اگر وهابی‌ها تمام موارد کلمه‌ی «رب» (پروردگار) را به لاهوت مطلق و پروردگار سبحان مطلق تعبیر کنند، در این صورت چقدر از قرآن و آنچه در آن از کلمه‌ی «رب» آمده است به دور هستند، همان‌گونه که پیشتر در موضوع «الوهیت» بیان نمودم: «لذا می‌بینیم که در قرآن، یوسف پیامبر (ع) فرعون را به رب ساقی خمر تعبیر کرده است: «(به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت مرا نزد ارباب خود یاد کن، اما شیطان از خاطرش زدود که پیش اربابش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند)» (یوسف: ۴۲). همچنین حضرت یوسف (ع) از عزیز مصر که متکفل معیشت او شده بود و به آن حضرت عنایت و توجهی خاص داشت، با عنوان «رَبِّي» (پروراندۀ من) یاد کرده است: «(و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، در جست و جوی تن او می‌بود و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه می‌برم به خدا! او (منظور عزیز مصر است) پروراندۀ من است و مرا منزلتی نیکو داده است. ستمکاران رستگار نمی‌شوند)» (یوسف: ۲۳). همین‌طور است درباره‌ی عزیز مصر یعنی کسی که به حسب ظاهر و در این عالم جسمانی یوسف را گرامی می‌داشت: «(کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنش گفت: تا در اینجا است گرامیش بدار، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی بپذیریم، و به این گونه یوسف را در زمین مکانت دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)» (یوسف: ۲۱)».

والمراد من هذه الآيات هو أن الوجوه الكريمة الطيبة الناضرة ناظرة إلى مربيها وهو محمد ، وكذا يكشف عن حقيقة محمد وآل محمد فلا يستطيع الظالمون السجود والخضوع؛ لأنهم اتبعوا إبليس لعنه الله في امتناعه عن السجود (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ)²³، وقوله تعالى: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)²⁴، المراد عبد الله محمد فهو الله في الخلق وهو المبايع ويده فوق أيدي المبايعين.

منظور این آیات آن است که چهره‌های ارجمند پاک که زیبايند و درخشان، به مربی خود یعنی حضرت محمد (ص) نظر می‌کنند. به این ترتیب از حقیقت محمد و آل محمد (ع) پرده برداشته می‌شود و این که ستمگران قادر به سجود و خضوع نیستند زیرا آنها از ابلیس که او هم از سجده‌گزارى امتناع نمود، پیروی کرده‌اند: «روزی که آن واقعه‌ی عظیم پدیدار شود و آنها را به سجود فرا خوانند، ولی نتوانند»²⁵ و این سخن خداوند متعال: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»²⁶ (دست خدا روی دست‌هایشان است) که منظور، بنده‌ی خدا، محمد (ص) که همان خدای در خلق است و او بیعت شونده است و دست او بالای دست تمام بیعت‌کنندگان قرار دارد.

²³ القلم : 42.

²⁴ الفتح : 10.

²⁵ قلم: ۴۲.

²⁶ فتح: ۱۰.

وقوله تعالى: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) 27، فالذي يأتي في ظل من الغمام هو محمد في عالم الرجعة ومعه أهل بيته وبعض الأنبياء، ومعروف أن محمداً هو المظلل بالغمام وقد بشر بالرسول محمد والقائم من آل محمد بهذه الصفة في التوراة والإنجيل 28.

خدای متعال می فرماید: «آیا اینان منتظر آن هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن که همه‌ی کارها به خدا بازگردانیده می‌شود» 29؛ کسی که در سایبانی از ابر نزدشان می‌آید، حضرت محمد (ص) است در عالم رجعت، و اهل بیت او و برخی انبیا (ع) نیز او را همراهی می‌کنند. معروف است که حضرت محمد (ص) همان کسی است که ابر بر او سایه می‌افکند؛ در تورات و انجیل، به پیامبری (به نام) محمد و قائم از آل محمد با این صفت بشارت داده شده است 30.

أما ما يقوله فقهاء و علماء الوهابيين غير العاملين (أو من يسمون أنفسهم السلفية) - للخروج من حد التجسيم ولو ازمه من الكفر والشرك - من أن لله سبحانه يداً وأصابع 31 تليق بجماله وكماله أو جلاله أو كما يقولون إنه يجيء كما يشاء .. الخ، فهو

27 البقرة : 210.

28 ويمكن قراءة النصوص من التوراة والإنجيل في الملحق رقم (4).

29 بقره: ٢١٠.

30 می‌توانید متون تورات و انجیل را در پیوست ٤ مطالعه نمایید.

31 قال ابن جبرين : (.... الأصابع في اليد، ولكن مع ذلك لا يلزم أن تكون مثل أصابع المخلوقين في أناملها وفي طولها وفي كذا وكذا، بل إنما فيه إثبات اليد وفيه إثبات الأصابع فيها)، انتهى قول ابن جبرين، وترى أنهم لا يتوقفون عند إثبات اليد اليمنى واليسرى، بل أيضاً يعتقدون أن لله أصابع في يد تعالى الله علواً كبيراً عما يعتقد الظالمون، ويمكن مراجعة نصوص أخرى في الملحق رقم (3).

باطل والظاهر إنهم لا يفقهون معنى قولهم وإلا لما قالوه لأن قولهم (باليد والساق والمجيء والنظر إليه بالبصر و....) باطل وكفر وشرك مهما كان مرادهم مادياً جسمانياً أو روحانياً³² أو بلا كيف كما يقولون، حيث إن ما وقعوا فيه من الكفر والشرك ليس فقط بسبب أن اليد التي أثبتوها موصوفة فيخرجون من حد الكفر والشرك بنفي الوصف عنها بقولهم (بلا كيف)، ولا لعل أن الساق التي أثبتوها ناقصة فيخرجون من كفرهم وشركهم بأن يثبتوا لها صفات اللاهوت المطلق بقولهم (تليق بكماله وجماله)، بل إن ما وقعوا فيه من الشرك والكفر سببه نفس إثباتهم اليد والساق مهما تكن الصفات والحيثيات التي يضيفونها عليها، وذلك لأنهم عندما جعلوا له سبحانه اليد والساق فقد جعلوه مركباً وكل مركب معدود، وتعالى الله الأحد عن التركيب والعدد، قال تعالى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، أي أن ذاته أحادية وليست مركبة من أجزاء فيكون له يد وساق تعالى الله عما يشركون، والعدد ملازم للتركيب وهو واضح وظاهر الدلالة على شرك من يثبته لأنه يعني تعدد اللاهوت المطلق تعالى الله عما يقول الظالمون.

اما سخنان فقها و علمای غیرعامل وهابی (یا کسانی که خود را سلفی می نامند) برای خروج از حد تجسیم و لوازم شرک آلود و کفرآمیز آن از این که خدای سبحان دست و انگشتانی دارد³³ که سزاوار جمال و کمال یا جلال او است، و از این قبیل که می گویند او هر طور که بخواهد می آید و نظایر آن جملگی باطل است و به نظر می رسد آنها متوجه معنای سخنانی که می گویند نیستند و گرنه

³² مع أن قولهم إن النظر إليه سبحانه بالبصر وبالعينين التي في وجه الإنسان لا يمكن تصوّره غير أنه تجسيم صريح ويمكن مراجعة بعض أقوال علماء الوهابية في الملحق رقم (3).

³³ ابن جبیر می گوید: «... انگشتان در دست می باشند ولی الزامی ندارد که مانند انگشتان مخلوقها در سرانگشتان یا در طول آن یا در فلان جا یا فلان جا باشد بلکه چیزی که ثابت می شود، وجود دست و انگشتان در آن می باشد». سخن ابن جبیر پایان می یابد و می بینیم که آنها فقط به اثبات دست راست و چپ بسنده نمی کنند بلکه معتقد هستند که خداوند، انگشتانی در دست دارد، تعالی الله علواً کبیراً از آنچه اعتقاد دارند. می توانید به سایر متون در پیوست ۳ رجوع نمایید.

چنین چیزهایی را بر زبان جاری نمی‌کردند؛ زیرا این گفته‌ی آنها که «خدا دست و ساق دارد و می‌آید و با چشم می‌توان به او نگریست و...» باطل و کفر و شرک است، و فرق نمی‌کند که منظور آنها، مادّی جسمانی باشد یا روحانی³⁴، یا آن طور که خودشان می‌گویند «بلا کیف» (بدون کیفیت) باشد. این که آنها به وادی شرک و کفر فرو غلطیده‌اند فقط به دلیل این نیست که دستی موصوف برای خدا اثبات نموده‌اند و لذا با نفی وصف از آن و طبق گفته‌شان یعنی «بدون کیفیت» می‌توانند از حد کفر و شرک خارج شوند؛ و نه به این دلیل است که ساقی که برای خدا ثابت کرده‌اند، ناقص است و لذا با اثبات صفات لاهوت مطلق برای آن براساس این گفته‌شان که «سزاوار کمال و جمال او است» می‌توانند از کفر و شرک برهند؛ بلکه آنها به دلیل خودِ اثبات دست و ساق برای خداوند گرفتار شرک و کفر شدند، حال فرق نمی‌کند که چه صفات و ویژگی‌هایی بر آن اضافه کرده‌اند؛ و این از آن رو است که وقتی برای خدای سبحان دست و ساق قرار می‌دهند، او را مرکب می‌سازند و هر مرکبی، معدود و قابل شمارش است و خدای یگانه از ترکیب و شمارش منزّه است. خداوند تعالی می‌فرماید: «بگو: او است خدای یکتا»؛ یعنی ذات او احدیت است و از اجزا ترکیب نیافته است تا دست و ساق داشته باشد، تعالی الله عما یشرکون. تعدد ملازم ترکیب است و بر شرک کسی که چنین چیزی را به خدا نسبت دهد دلالتی آشکار دارد، زیرا این موضوع به معنای تعدد لاهوت مطلق می‌باشد، و خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند منزّه و والاتر است.

* * *

³⁴ با این سخن آنها که نگاه کردن به خداوند سبحان با بینایی و دو چشمی که در صورت انسان قرار دارد، نمی‌توان تصویری داشت جز این که به صراحت جسمی برای خداوند متصور شد. می‌توانید برخی از سخنان علمای وهابیت را در پیوست ۳ ملاحظه نمایید.